

عملکرد سیستم قیمت‌ها: مقایسه نظام سرمایه‌داری با سوسیالیسم*

اسکار لانگه

**
مترجم: فرشاد مومنی



۳۰

۱- وضعیت کنونی بحث:

سوسیالیست‌ها مطمئناً دلیل خوبی برای سپاسگزاری از پروفسور «فون میزز» دارند زیرا این چالش فکری قدرتمند او بود که سوسیالیست‌ها را متوجه اهمیت یک نظام حسابداری اقتصادی مناسب برای هدایت امر تخصیص منابع در یک اقتصاد سوسیالیستی نمود. حتی فراتر از آن می‌توان به این نکته اذعان نمود که چالش فکری وی بود که بسیاری از سوسیالیست‌ها را اساساً متوجه وجود چنین مسئله‌ای نمود و بالاخره گرچه ایشان نخستین کسی نبود که به طرح چنین مسائلی پرداخت و اگرچه تمامی سوسیالیست‌ها نسبت به مسئله مورد بحث ناآگاه نبوده و به تدریج آن را مطرح می‌ساختند با وجود این باید پذیرفت که به خصوص در قاره اروپا (به جز ایتالیا) امتیاز برانگیختن احساس نیاز به پرداختن بیشتر به این مسئله بیش از هر کس به پروفسور فون میزز تعلق دارد. اما متأسفانه احتمال اندکی وجود دارد که ایشان از آنچه که به درستی و با دقت مسئله را تبیین کند خشنود شوند و من نیز تمایلی به سرزنش کردن ایشان ندارم. نخست به این دلیل که شاید ایشان تمایلی به قرار گرفتن در موقعیتی مشترک با رهبران جنبش سوسیالیستی ندارند و آن را برای خود مناسب نمی‌دانند.

Oskar Lange: *On the Economic Theory of Socialism* Price Theory.

* این اثر ترجمه‌ای است از:

"Review of Economic Studies", Vol. ۴, ۱۹۳۶-۷

** دکترای اقتصاد و عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی



از آنجایی که صورت‌بندی واضح و مشخص یک مسئله نقشی بنیادی در پیشبرد علم بر عهده دارد اقتصاددان می‌بایست برای درک نکات فون میزز در باره حسابداری اقتصادی در یک اقتصاد سوسیالیستی بصیرت‌هایی نسبت به سوسیالیزم داشته باشد. پروفیسور «فون هایک» ادعا کرده است که «فون میزز» اولین کسی است که به یک مسئله بنیادی اقتصاد سوسیالیستی توجه نموده و این مسئله را به گونه‌ای صورت‌بندی کرده که نادیده گرفتن آن در مباحث اقتصادی تا ابد غیر ممکن خواهد بود (فون‌هایک، ۱۹۳۵: ۳۲).

اما متأسفانه در کنار صورت‌بندی مسئله، خود پروفیسور فون میزز ادعای دیگری را نیز مطرح کرده که عبارت از اینست که حسابداری اقتصادی در یک اقتصاد سوسیالیستی غیرممکن است. یک اقتصاددان به ندرت می‌تواند چنین ادعایی را بپذیرد زیرا از دیدگاه یک اقتصاددان بهتر بود که او صرفاً خود را درگیر صورت‌بندی مسئله می‌کرد همانگونه که «پیرسون» چنین رویه‌ای را برگزید زیرا پیگیری ادعای دوم مستلزم بصیرت بیشتری نسبت به اندیشه سوسیالیستی می‌باشد.

یک راه حل برای این مسئله به گونه‌ای متفاوت از رویه پیشنهادی پروفیسور «فون میزز» برای بار اول توسط پارتو در اوایل سال ۱۸۹۷ (پارتو، ۳۶۴: ۱۸۹۷) ارائه شده است که بعداً در سال ۱۹۰۸ توسط بارون مورد ارزیابی قرار گرفت. مباحث بعدی درباره این مسئله که به جز یک مورد استثنائی که بعداً مورد بحث قرار خواهد گرفت پیشرفت اندکی نسبت به آنچه که بارون مطرح کرده بود نشان می‌دهد.

ادعای پروفیسور «فون میزز» مبنی بر اینکه یک اقتصاد سوسیالیستی نمی‌تواند مسئله تخصیص عقلایی منابع را حل کند به یک سوء تفاهم درباره ماهیت قیمت‌ها مربوط می‌شود. همان‌طور که ویکستید^۱ (۱۹۳۳: ۲۸) خاطر نشان کرده است اصطلاح قیمت دو معنی دارد که اولی معنای محدود آن است و دومی را باید به عنوان مفهوم گسترده آن در نظر گرفت. قیمت در مفهوم محدود خود عبارت از پولی است که به ازای آن یک کالا، یک خدمت و یا یک امتیاز می‌تواند کسب شود. اما در مفهوم کلی و گسترده خود قیمت اصطلاحی است که براساس آن گزینه‌های گوناگون به ما پیشنهاد می‌شود.^۲

در این مفهوم کلی است که قیمت برای حل مسئله تخصیص منابع، قابل چشم پوشی نیست و مسئله اقتصادی هم عبارت از «انتخاب» از میان گزینه‌ها است و برای حل مسئله انتخاب نیز ما به سه گروه از داده‌ها نیاز خواهیم داشت:

الف - یک مقیاس ترجیح که اقدامات مربوط به انتخاب را هدایت کند. (اطلاعات مربوط

را می‌توان از طریق جداول تقاضای افراد و یا از طریق ارزیابی مقامات مسئول نظام اقتصادی به دست آورد.

ب - دانش مربوط به گزینه‌ها.

ج - دانش مربوط به مقدار منابع در دسترس. (در هر سیستمی سرمایه‌داری یا سوسیالیستی در اختیار است.)

فون میز منکر وجود داده‌های بند «ب» در اقتصادهای سوسیالیستی است. در حالی که اگر در هر سیستمی داده‌های بند الف و ج وجود داشته باشد، انتخاب گزینه‌ها در نهایت به وسیله امکانات فنی مبادله یک کالا با کالای دیگر مثلاً توابع تولید تعیین خواهد شد. بنابراین نمی‌توان گفت که دانش کارآفرینان در یک جامعه سرمایه‌داری در زمینه توابع تولید را مدیران یک اقتصاد سوسیالیستی در اختیار ندارند. اشتباه فون میز آن است که معنی محدود قیمت را با مفهوم گسترده آن یکی گرفته است.

در یک اقتصاد سوسیالیستی، کالاهای سرمایه‌ای واقعاً مبادله می‌شوند و در عین حال به واسطه مالکیت عمومی ابزار تولید برای آنها قیمت به معنای نسبت‌های مبادله در یک بازار وجود ندارد. اما قیمت‌ها با منطق تخصیص منابع بر اساس امکانات فنی تولید در اقتصادهای سوسیالیستی مفروض و داده شده هستند.

طرح این ایده که مالکیت خصوصی ابزار تولید شرط ضروری برای تخصیص عقلایی منابع است، به معنای آن است که «اصول» و قوانین اقتصاد صرفاً در یک مجموعه نهادی خاص قابل کاربست می‌باشد. اگر این حرف را مارکس یا نهادگراها بزنند که قوانین اقتصادی ارزش نسبی تاریخی دارند، بحثی نیست. اما شگفت آن که این سخن از زبان یک عضو برجسته مکتب اتریشی با همه ادعاهایش درباره ارزش جهان‌شمول اصول بنیادی تئوری‌های اقتصادی شنیده می‌شود. با توجه به این نکات است که هایک و رابینز «امکان‌پذیری نظری تخصیص عقلایی منابع» در یک سیستم سوسیالیستی را رد نمی‌کنند. اما درباره راه حل‌های عملی مطلوب آن تردیدهایی ابراز داشته‌اند.

رابینز تصریح می‌کند (ص ۱۵: ۱۹۳۴) که: «در عمل... این امر نیازمند میلیون‌ها معادله برمبنای میلیون‌ها داده آماری مبتنی بر مقادیر بسیاری از محاسبات فردی است. تا زمانی که معادلات حل شوند، اطلاعاتی که بر اساس آنها این کار شده است، کهنه و منسوخ می‌شود و لازم است دوباره محاسبه انجام شود.» این یک عقب‌نشینی آشکار نسبت به موضع فون میز است که هایک و رابینز آن را انجام داده‌اند. از نظر آنها کارکرد بازار عبارت از فراهم ساختن روشی برای

تخصیص منابع به وسیله آزمون و خطا است و این چیزی است که به زعم ایشان نظام سوسیالیستی قادر به انجام آن نیست.

۲- تعیین تعادلی در بازار رقابتی:

الف- بازار رقابتی است که در آن به واسطه کثرت افراد هیچ کس نمی تواند قیمت های بازار را تحت تأثیر قرار دهد (قیمت، پارامتری ثابت و مستقل از رفتارهای ایشان است).
ب- ورود و خروج در هر قسمت آن آزاد است.
فرآیند آزمون و خطا برای دستیابی به تعادل در این بازار رقابتی مشروط به شرایط زیر است:

شرط اول: همه افراد می بایست بر اساس قیمت های تعادلی به موقعیت های حداکثر خود دست یابند.

شرط دوم: قیمت های تعادلی بر اساس این شرط که تقاضا برای هر کالا با عرضه اش برابر است، به دست می آید.

شرط اول را می توان شرط ذهنی تعادل خواند و شرط دوم نیز شرط عینی تعادل است. اما واقعیت آن است که بر اساس این دو شرط ما به تعادل دست پیدا نمی کنیم مگر آن که یک شرط سوم که بیانگر سازمان اجتماعی نظام اقتصادی است، وجود داشته باشد. این شرط به قرار زیر است.

شرط سوم: درآمد مصرف کنندگان با دریافت های آنها از فروش خدمات منابع مولدی که در اختیار دارند به اضافه سود کارآفرینان (که در شرایط تعادلی مساوی صفر است)، مساوی باشد.

شرط اول (شرط ذهنی تعادل) به وسیله افراد (اعم از خانوارها، بنگاه ها و شرکت های سهامی) با تکیه بر مالکیت منابع مولد، مطلوبیت، سود یا درآمد را حداکثر می کند.

الف- مصرف کنندگان، مطلوبیت کل ناشی از درآمدشان را به وسیله خرج کردن کل آن حداکثر می کنند. زیرا مطلوبیت نهایی میزان قابل اکتساب برای همه کالاها به ازای هر واحد درآمد پولی برابر است با مفروض بودن درآمد و قیمت ها که در این صورت تقاضا برای کالاهای مصرفی به دست می آید.

ب- تولیدکنندگان، سود خود را حداکثر می سازند. فرآیند حداکثرسازی سود از دو جنبه تشکیل شده است: ترکیب بهینه عوامل و تعیین مقیاس بهینه محصول.

مورد اول از طریق ترکیب عوامل تولید به نسبتی که بهره‌وری نهایی مقدار هر عامل تولید را با آنچه به ازای هر واحد پول خریداری شود، مساوی می‌کند (با مفروض دانستن قیمت عوامل) و در این صورت مقیاس بهینه محصول با ضابطه برابری قیمت با هزینه نهایی به دست می‌آید و به این ترتیب محصول هر تولیدکننده و تقاضایش برای عوامل تولید مشخص می‌شود و در آن براساس ملاک‌های بازاررقابتی، قیمت محصول و عوامل، مستقل از مقیاس تولید و ترکیب عوامل تعیین می‌شود.

ج - صاحبان منابع مولد نهایی (نیروی کار، سرمایه و منابع طبیعی) درآمد خود را به وسیله فروش خدمات این منابع به بالاترین قیمت پیشنهادی حداکثر می‌کنند. با مفروض بودن قیمت‌های خدمات این منابع، توزیع آنها میان صنایع گوناگون تعیین می‌شود. (شرط ذهنی تعادل صرفاً می‌تواند بر مبنای مجموعه قیمت‌ها و درآمدهای مفروض مصرف‌کنندگان تحقق یابد.)
 شرط دوم می‌گوید که برای هر مجموعه‌ای از درآمدهای مصرف‌کنندگان و قیمت‌ها مقادیر متفاوت کالاهای عرضه و تقاضا شده به دست می‌آید.

این‌گونه منافع به دلیل این که در تعادل از بین نمی‌روند (چون قدرت کارآفرین، یک عامل کمیاب تولید است) ممکن است به طرز مناسبی به عنوان دریافت‌های ناشی از فروش منابع مولد مثلاً قدرت کارآفرینی در نظر گرفته شود.

شرط سوم بدین معنا است که درآمدهای مصرف‌کنندگان مساوی دریافت‌های آنها از فروش خدمات منابع مولدی است که مالک آن هستند بعلاوه سود کارآفرینان. در ذات این شرط درآمدهای مصرف‌کنندگان به وسیله قیمت‌های منابع مولد نهایی و سود به‌گونه‌ای تعیین می‌شود که در نهایت قیمت‌ها به تنهایی به عنوان متغیرهای تعیین‌کننده عرضه و تقاضای کالاها باقی می‌ماند و بنابراین با فرض مجموعه‌های متفاوت قیمت‌ها، جداول عرضه و تقاضا به دست می‌آید و به این ترتیب از شرط عینی تعادل استخراج مجموعه خاصی از قیمت‌ها حاصل می‌شود و به عنوان تنها مجموعه‌ای که ما را نسبت به سازگاری موقعیت‌های ذهنی حداکثر مطمئن می‌سازد، در نظر گرفته می‌شود، یا به عبارت دیگر قیمت‌های تعادلی به دست می‌آید.

فرآیند آزمون و خطا در سیستم رقابتی:

گرچه قیمت‌ها نتیجه رفتار همه افراد در بازار است، اما هر فرد به طور جداگانه با قیمت‌های واقعی بازار به عنوان اطلاعات و داده‌های مفروض که ناگزیر به انطباق خود با آن است، مواجه می‌شود هر فرد تلاش می‌کند شرایط بازار را که خارج از کنترل او است، به خدمت بگیرد و به این



ترتیب قیمت‌های بازار پارامترهایی هستند که رفتار افراد را تعیین می‌کنند. ارزش تعادلی این پارامترها به وسیله شرایط عینی تعادل تعیین می‌شود. همان طور که والراس به طرز درخشان نشان داده است این مسئله به وسیله مجموعه‌های موفقیت آمیزی از آزمون‌ها (فرآیند کورمال کورمال رسیدن به تعادل) انجام می‌شود.

اگر کار را با مجموعه‌ای از قیمت‌های تصادفی آغاز کنیم با تحقق شرط ذهنی تعادل و ایجاد عرضه و تقاضا برای کالاها، شرط عینی تعادل هم عمل می‌کند و با مساوی بودن عرضه و تقاضا قیمت‌ها، قیمت‌های تعادلی هستند. اما اگر مقادیر تقاضا و عرضه مساوی نباشند، رقابت خریداران و فروشندگان، قیمت‌ها را تغییر خواهد داد. مجموعه‌های جدید قیمت، باز مبنای تنظیم مجدد انتخاب‌ها توسط افراد و در نتیجه مجموعه جدیدی از عرضه و تقاضا خواهد بود و این فرآیند تا تحقق شرط تعادل ادامه خواهد داشت.

رویه آزمون و خطا در یک اقتصاد سوسیالیستی:

برای بحث درباره تخصیص منابع در یک اقتصاد سوسیالیستی، ابتدا باید مفهوم جامعه سوسیالیستی توضیح داده شود. مالکیت عمومی ابزار تولید نه به خودی خود نظام توزیع کالاهای مصرفی را نشان می‌دهد و نه تخصیص منابع انسانی به مشاغل گوناگون را تعیین می‌کند و نه اصول راهنمای تولید کالاها را مشخص می‌سازد. اگر فرض کنیم در این سیستم آزادی انتخاب در مصرف و انتخاب شغلی وجود دارد و ترجیحات مصرف‌کنندگان در قیمت‌های تقاضا شده منعکس است و به عنوان معیار راهنما در تولید و تخصیص منابع عمل می‌کند، در اینجا هم به مفهوم نهادی کلمه ما یک بازار خالص برای کالاهای مصرفی و یک بازار هم برای خدمات نیروی کار داریم. اما برای کالاهای سرمایه‌ای و منابع مولد (به غیر از نیروی کار) بازاری نداریم. قیمت‌های کالاهای سرمایه‌ای و منابع مولد (به غیر از نیروی کار) «قیمت» به مفهوم کلی آن هستند، یعنی شاخص‌های محض منابع موجود. در این سیستم نیز خواهیم دید که تعادل اقتصادی درست مانند رژیم فردگرای رقابتی بدست آمده و عیناً شامل دو قسمت خواهد بود:

۱- براساس شاخص‌های مربوط به گزینه‌های مفروض (که در مورد کالاهای مصرفی و خدمات نیروی کار و قیمت‌های حسابداری در کل موارد دیگر، همان قیمت‌های بازاری است) افراد فعال در سیستم اقتصادی هم به عنوان مصرف‌کنندگان و هم به عنوان تولیدکنندگان و هم به عنوان صاحبان خدمات نیروی کار و مدیران تولید و منابع نهایی به جز نیروی کار (یعنی سرمایه و منابع طبیعی) بر اساس اصول مشخص تصمیم‌گیری می‌کنند. فرض می‌شود که



این مدیران کارکنان بخش عمومی هستند.

۲- قیمت‌ها (خواه بازاری و خواه حسابداری) به وسیله شرایطی که مقدار هر کالای تقاضاشده با مقدار عرضه آن مساوی است، تعیین می‌شود. تصمیماتی که تحت بند ۱ گرفته می‌شوند، شرایط ذهنی و آنچه که به بند ۲ مربوط می‌شود شرایط عینی تعادل را تشکیل می‌دهد. بالاخره یک شرط سوم هم داریم که بیان‌کننده سازمان اجتماعی نظام اقتصادی است:

۳- از آنجا که منابع مولد (جز نیروی کار) در مالکیت عمومی قرار دارند، درآمدهای مصرف‌کنندگان از مالکیت آن منابع جدا شده و مشکل شرط ۳ (سازمان اجتماعی) به وسیله اصول پذیرفته شده تشکیل درآمد تعیین می‌شود.

امکان‌پذیری شرط ۳ به طرق گوناگونی به یک جامعه سوسیالیستی آزادی قابل ملاحظه‌ای در موضوعات مربوط به توزیع درآمدها می‌دهد. اما لزوم تداوم این آزادی در انتخاب شغل، کاربرد تصادفی این آزادی را محدود می‌سازد و برای آن می‌بایست برخی ارتباطات میان درآمد مصرف‌کننده و خدمات نیروی کار وجود داشته باشد. بنابراین به نظر می‌رسد که درآمد مصرف‌کنندگان را مرکب از دو قسمت در نظر بگیریم: یک قسمت مربوط به خدمات انجام شده توسط نیروی کار و قسمت دیگر سهم اجتماعی مرکب از سهم افراد در درآمد ایجاد شده از سرمایه و منابع طبیعی تملک شده به وسیله جامعه. فرض می‌کنیم که توزیع سهم جامعه بر اصول مشخصی استوار است. پس شرط ۳ تعیین‌کننده درآمد مصرف‌کنندگان به عنوان قیمت خدمات نیروی کار و سهم جامعه است که به نوبه خود به عنوان بازار کلی سرمایه و منابع طبیعی در نظر گرفته شده و براساس اصول پذیرفته شده توزیع می‌گردد. اکنون شرط تعادل ذهنی را در یک جامعه سوسیالیستی در نظر می‌گیریم:

* اگر آزادی انتخاب در مصرف را مفروض بگیریم، این قسمت از شرط تعادل ذهنی برای یک بازار رقابتی در بازار کالاهای مصرفی در یک جامعه سوسیالیستی نیز کاربرد دارد. اگر درآمدهای مصرف‌کنندگان و قیمت‌های کالاهای مصرفی را مفروض بگیریم، تقاضا برای کالاهای مصرفی تعیین می‌شود.

** تصمیمات مدیران تولید دیگر به وسیله هدف حداکثرسازی سود تعیین نمی‌شود و به جای آن قواعد معینی توسط اداره برنامه‌ریزی حاکم می‌شود که هدف آن ارضاء ترجیحات مصرف‌کنندگان از بهترین طریق ممکن است. این قواعد ترکیب عوامل و مقیاس محصول را تعیین می‌کند.



یک قانون می‌بایست انتخاب آن ترکیب از عواملی باشد که هزینه متوسط تولید را حداقل می‌سازد. این قانون در نهایت منجر به ترکیب عوامل به نسبتی می‌شود که بازده نهایی آن مقدار از هر عامل معادل مقدار پولی می‌شود که برای تمامی عوامل مشابه است. این قانون ناظر بر هر کسی که تصمیماتش ترکیب بهینه عوامل را معین می‌کند، یعنی مدیران اجرایی واحدهای موجود و آنهایی که واحدهای جدید را می‌سازند، خواهد بود. قانون دوم مقیاس محصول را تعیین می‌کند و مبنای آن این است که محصول می‌بایست در سطحی که هزینه نهایی با قیمت محصول مساوی گردد، تثبیت شود. این قانون متوجه دو گروه افراد می‌شود. اولی مدیران واحدها که مقیاس تولید هر واحد را معین می‌کنند و همراه با قانون اول، تقاضا برای عوامل تولید را فراهم می‌کنند.

قانون اول به هر کس که مربوط با شد و قانون دوم هنگامی که به مدیران بنگاه‌ها مربوط می‌شود، همان کارکردی را خواهد داشت که در یک سیستم رقابتی تولیدکنندگان خصوصی با هدف حداکثرسازی سود دارند. هنگامی که قیمت‌های عوامل و محصول مستقل از مقدار عامل مورد استفاده و مقیاس محصول هستند، محصول هر صنعت هنوز باید تعیین شود. این مسئله از طریق معطوف کردن قانون دوم به مدیران کل هر صنعت انجام می‌شود به عنوان اصلی‌ترین راهنمای آنان در تصمیم‌گیری درباره اینکه یک صنعت باید گسترش یابد (به وسیله ساخت واحدهای جدید و یا گسترش واحدهای قدیم) و یا محدود شود (به وسیله عدم جایگزینی واحدهایی که مستهلک می‌شوند) به این ترتیب هر صنعت می‌بایست دقیقاً به اندازه‌ای کالا تولید کند که می‌تواند به فروش برساند. هزینه نهایی ایجادشده به وسیله هر صنعت عبارت است از هزینه‌ای که به واسطه انجام آن چه که برای تولید یک واحد اضافه محصول یک صنعت متحمل می‌شود، به شرط آن که از ترکیب بهینه عوامل تولید استفاده شده باشد. این ممکن است شامل ساخت واحدهای جدید و یا گسترش واحدهای قدیمی نیز بشود.

با در نظر گرفتن آن چه که به مدیران هر صنعت مربوط می‌شود، قانون دوم کارکردی را خواهد داشت که در شرایط رقابتی به وسیله آزادی ورود و خروج بنگاه‌ها به هر صنعت عمل می‌شود، یعنی تعیین‌کننده سطح محصول هر صنعت است. اما قانون دوم را می‌بایست بدون در نظر گرفتن اینکه آیا هزینه متوسط را پوشش می‌دهد یا نه در نظر گرفت، حتی اگر شامل زیان‌های واحدها یا کل صنعت بشود.

هر دو قانون همواره می‌توانند به شکل تقاضای ساده‌ای برای بکارگیری روش‌های تولیدی برای هر کسی که مسئول اتخاذ تصمیمات خاص است در نظر گرفته شوند (یعنی ترکیب



عوامل) که هزینه متوسط را حداقل می‌سازد و تولید را به اندازه هر کالا یا خدمتی که هزینه نهایی را مساوی قرار خواهد داد.

به این ترتیب محصول هر واحد توسط هر صنعت تعیین می‌شود. به منظور قادر ساختن مدیران تولید برای اجرای این قوانین قیمت‌های عوامل و محصول می‌بایست البته داده و مفروض باشند. موارد کالاهای مصرفی و خدمات نیروی کار در یک بازار تعیین می‌شوند. در کل سایر موارد تعیین آنها مربوط به دفتر برنامه‌ریزی مرکزی است. اگر این قیمت‌ها را مفروض در نظر بگیریم، عرضه محصولات و تقاضای عوامل تعیین می‌شوند.

دلایل پذیرش در قانون ذکر شده واضح است. از آن جا که قیمت‌ها، شاخص‌هایی هستند که بر اساس آنها رویکردهای مختلف پیشنهاد می‌شود، آن روش تولیدی که هزینه متوسط را حداقل می‌سازد، گزینه‌های از دست رفته را نیز حداقل خواهد ساخت. به این ترتیب قانون اولی به این معنی است که به شرطی که گزینه‌های از دست رفته حداقل باشد تولید صورت خواهد گرفت. قانون دوم نتیجه ضروری تعقیب ترجیحات مصرف‌کننده است. به این معنی که اهمیت نهایی هر ترجیح که ارضا شده است می‌بایست مساوی اهمیت نهایی ترجیحات گزینه‌ای که از ارضای آن صرف نظر شده است، باشد. اگر قانون دوم را در نظر نگرفته بودیم ترجیحات مشخص پایین تر ارضا شده در حالی که ترجیحات با مقیاس بالاتر ارضا نشده باقی می‌مانند.

*** آزادی انتخاب شغل را اگر مفروض بگیریم، صاحبان نیروی کار خدمات خود را به آن صنعتی و یا شغلی که بالاترین دستمزد را می‌پردازند، عرضه خواهند کرد. برای سرمایه و منابع طبیعی متعلق به بخش عمومی باید یک قیمت توسط دفتر برنامه‌ریزی مرکزی تثبیت شود. با این چشم انداز که این منابع تنها می‌تواند به آن صنایعی هدایت شود که قادر به پرداخت قیمت هستند. این نتیجه دنبال کردن ترجیحات مصرف‌کنندگان است. اگر قیمت‌های خدمات تولید نهایی منابع مفروض در نظر گرفته شود، توزیع آنها بین صنایع مختلف نیز تعیین می‌شود.

شرط دوم شرط تعادل ذهنی را می‌توان فقط وقتی که قیمت‌ها مفروض هستند، اعمال نمود. این مطلب هم در مورد تصمیمات مدیران تولید و هم درباره منابع مولد در مالکیت بخش عمومی صحت دارد. تنها هنگامی که قیمت‌ها مفروض هستند، ترکیب عوامل حداقل‌کننده هزینه متوسط می‌تواند به محصولی منجر شود که مساوی‌کننده هزینه نهایی و قیمت محصول و بهترین تخصیص منابع مولد نهایی تعیین شده باشد. اما اگر هیچ بازاری برای کالاهای



سرمایه‌ای یا برای منابع مولد نهایی بجز نیروی کار وجود نداشته باشد (به مفهوم نهادی کلمه) برای کالاهای سرمایه‌ای یا برای منابع مولد نهایی به جز نیروی کار، آیا قیمت‌های آنها به صورت واقعی می‌تواند تعیین شود؟ آیا نمی‌بایست قیمت‌های تثبیت شده به وسیله دفتر برنامه‌ریزی مرکزی لزوماً به صورت کامل اختیاری باشند؟ اگر چنین باشد، این خصلت اختیاری، آنها را از هر نوع اهمیت اقتصادی به عنوان شاخص‌هایی که آلترناتیوهای پیشنهادی را به همراه دارد، محروم خواهند ساخت.

این در واقع همان دیدگاه پروفیسور فون میزز است (فون‌هایک، ۱۹۳۵، ص ۱۱۲) که به بیان جی. دی. اچ. کول به صورت زیر آمده است: «یک اقتصاد غیربرنامه‌ای که در آن هر کارآفرین تصمیمات خود را مستقل از دیگران اتخاذ می‌کند، مطمئناً هر کارآفرین را با ساختارهای مفروض هزینه‌ها که به وسیله سطح رایج دستمزدها، اجاره و بهره و... نمایش داده می‌شود، روبرو می‌سازد. در یک اقتصاد سوسیالیستی برنامه‌ریزی شده هیچ ساختار ذهنی هزینه‌ها نمی‌تواند وجود داشته باشد. هزینه‌ها می‌تواند به هر گستره مورد نیازی نسبت داده شود... اما این هزینه‌های نسبت داده شده، عینی نیستند. اما هزینه‌های آمرانه به وسیله سیاست‌های عمومی دولت تعیین می‌شود.»

این دیدگاه به سادگی به وسیله یادآوری عناصر اساسی تئوری قیمت ابطال می‌شوند. اما چرا در یک بازار رقابتی ساختار عینی قیمت‌ها شکل می‌گیرد؟ زیرا به عنوان نتیجه تابع پارامتریک قیمت‌ها عموماً فقط یک مجموعه قیمت‌ها وجود دارد که شرط تعادل عینی را محقق می‌سازد. یعنی عرضه و تقاضای هر کالا را مساوی می‌گرداند. عیناً چنین ساختار عینی قیمت را می‌توان در یک اقتصاد سوسیالیستی به دست آورد، به شرط آن که تابع پارامتریک قیمت‌ها را حفظ کنیم. در یک بازار رقابتی، تابع پارامتریک قیمت‌ها از تعدادی افراد در حال رقابت که به اندازه کافی زیاد هستند، به طوری که هیچ یک به تنهایی نمی‌تواند بازار را تحت تأثیر قرار دهد، ناشی می‌شود.

در یک اقتصاد سوسیالیستی، تولید و مالکیت منابع مولد به جز نیروی کار، متمرکز است و مدیران مطمئناً خواهند توانست با تصمیمات خود قیمت‌ها را تحت تأثیر قرار دهند. بنابراین تابع پارامتریک قیمت‌ها باید به آنها تحمیل شود (به وسیله دفتر مرکزی برنامه‌ریزی به عنوان یک قانون حسابداری). همه حساب‌ها بایستی انجام شود گویی قیمت‌ها مستقل از تصمیمات اتخاذ شده هستند. برای اهداف حسابداری، قیمت‌ها می‌بایست ثابت باشند، مادام که توسط کارآفرینان در یک بازار رقابتی مورد استفاده قرار دارند.

تکنیک دستیابی به این هدف بسیار ساده است: هیئت برنامه‌ریزی مرکزی ناگزیر به تثبیت قیمت‌ها است و باید نظارت کند که همه مدیران بنگاه‌ها واحدها، صنایع و منابع، حسابداری خود را بر مبنای قیمت‌های تثبیت شده به وسیله هیئت برنامه‌ریزی مرکزی انجام دهند و بکارگیری هیچ نوع دیگری از حسابداری را تحمل نکنند. هنگامی که تابع پارامتریک قیمت‌ها پذیرفته شد، به عنوان قانون حسابداری، ساختار قیمت به وسیله شرط عینی تعادل بنا می‌گردد. برای هر مجموعه قیمت‌ها و درآمدهای مصرف‌کنندگان یک مقدار معین از هر کالا عرضه و تقاضا می‌شود.

شرط سوم، درآمدهای مصرف‌کنندگان را به وسیله قیمت‌های خدمات منابع مولد نهایی و اصول پذیرفته شده برای توزیع سهم جامعه تعیین می‌کند. با مفروض گرفتن آن اصول قیمت‌ها به تنهایی متغیرهای تعیین‌کننده عرضه و تقاضای کالاها هستند. این شرط که مقدار عرضه و تقاضا شده برای هر کالا می‌بایست مساوی باشد، به انتخاب قیمت‌های تعادلی کمک می‌کند که به تنهایی سازگاری همه تصمیمات اتخاذ شده را تضمین می‌کند. هر قیمتی که از قیمت تعادلی متفاوت باشد، در پایان دوره حسابداری مازاد یا کسری کالای مورد سؤال را نشان خواهد داد. به این ترتیب قیمت‌های حسابداری در یک اقتصاد سوسیالیستی بسیار دور از اجبار بوده و کاملاً همان و ویژگی عینیت را دارند که قیمت‌های بازار در رژیم رقابتی دارند. هر اشتباهی که از سوی هیئت برنامه‌ریزی در تثبیت قیمت‌ها رخ دهد، خود را به طریقی کاملاً عینی عیان خواهد ساخت به وسیله کمبود یا مازاد مادی مقدار کالا یا منابع مورد نیاز (درخواست شده) و می‌بایست در جهت تداوم تولید، تصحیح شود. از آنجایی که عمده‌تاً فقط یک مجموعه از قیمت‌ها است که شرط تعادل عینی را محقق می‌سازد، هم قیمت محصولات و هم هزینه‌ها، همزمان تعیین می‌شوند.

این مطالعه نشان داد که در الگوی سوسیالیستی فرآیند تعیین قیمت کاملاً شبیه مورد بازار رقابتی است و هیئت برنامه‌ریزی مرکزی در آن نقش بازار را اجرا می‌کند. این هیئت قواعد ترکیب عوامل تولید و انتخاب مقیاس تولید در هر بنگاه را تعیین می‌کند، هم برای تعیین محصول هر صنعت و هم برای تخصیص منابع و هم کاربرد پارامتریک قیمت‌ها در حسابداری. و بالاخره قیمت‌ها را نیز تثبیت می‌کند تا میان عرضه و تقاضا برای هر کالا توازن ایجاد کند. یعنی این جایگزینی برای بازار هم قابل عمل است و هم ممکن!

دو مسئله است که نیازمند توجه ویژه می‌باشد:

اولین مسئله به تعیین بهترین توزیع سهم اجتماعی مربوط می‌شود. با آزادی مفروض



انتخاب شغل، توزیع سهم اجتماعی ممکن است مقدار عرضه خدمات نیروی کار به صنایع گوناگون را تحت تأثیر قرار دهد. اگر مشاغل مشخصی سهم بیشتری نسبت به سایر مشاغل به خود اختصاص دهند، نیروی کار به سمت آن قسمت‌ها متمایل خواهد شد. بنابراین توزیع سهم اجتماعی باید به گونه‌ای باشد که دخالتی در توزیع بهینه خدمات نیروی کار در میان صنایع و مشاغل گوناگون نداشته باشد.

توزیع بهینه عبارت از حالتی است که تفاوت‌های ارزش تولید نهایی خدمات نیروی کار در مشاغل و صنایع گوناگون را مساوی تفاوت‌های عدم مطلوبیت (نیروی) در حال کار در آن صنایع یا مشاغل کند. این توزیع خدمات نیروی کار به صورت اتوماتیک هنگامی موضوعیت می‌یابد که دستمزدها تنها منبع درآمد باشند.

بنابراین سهم اجتماعی می‌بایست به گونه‌ای توزیع شود که هیچ تأثیری بر روی انتخاب شغل نداشته باشد. سهم اجتماعی پرداخت شده به هر فرد می‌بایست کاملاً مستقل از انتخاب شغل توسط او باشد.

مسئله دیگر عبارت از تعیین نرخ بهره است. می‌بایست میان راه حل کوتاه مدت و بلند مدت مسئله تمایز قائل شویم. در کوتاه مدت میزان سرمایه، ثابت در نظر گرفته می‌شود و نرخ بهره به سادگی به وسیله این شرط که تقاضا برای سرمایه با میزان در دسترس برابر است، تعیین می‌شود. هنگامی که نرخ بهره در سطحی بسیار پایین قرار گرفته باشد، سیستم بانکی سوسیالیستی شده، قادر به مواجهه با تقاضای صنایع برای سرمایه نخواهد بود. هنگامی که نرخ بهره در سطح بسیار بالا تعیین شده باشد، با مازاد سرمایه در دسترس برای سرمایه‌گذاری روبرو خواهیم بود. اما در بلند مدت مقدار سرمایه به واسطه انباشت، افزایش خواهد یافت. اگر انباشت سرمایه قبل از توزیع سهم اجتماعی به افراد، به صورت شرکتی عمل کند، نرخ انباشت می‌تواند به وسیله هیئت برنامه‌ریزی مرکزی به صورت اختیاری تعیین شود. هیئت برنامه‌ریزی ممکن است هدف‌گذاری برای انباشت را به اندازه‌ای که برای مساوی صفر شدن کارآیی نهایی خالص سرمایه کفایت کند، انجام دهد. این هدف به دلیل پیشرفت فنی (اختراعات جدید کار اندوز)، افزایش جمعیت، کشف منابع طبیعی و احتمالاً به دلیل حرکت تقاضا به سمت کالاهای تولیدی با روش‌های سرمایه طلب، دست‌یافتنی نخواهد بود. اما نرخ یعنی سرعتی که در آن پیشرفت انباشت اختیاری است.

اختیاری بودن نرخ انباشت سرمایه که به صورت شرکتی عمل شود، به سادگی چنین معنی می‌دهد که تصمیم مربوط به نرخ انباشت، انعکاسی از چگونگی ارزیابی هیئت برنامه‌ریزی



مرکزی از گستره زمانی بهینه جریان سرمایه است. البته ممکن است سؤال شود که این به معنای (مستلزم) کاهش رفاه مصرف‌کننده است. به این مشکل به دشواری می‌توان از طریق واگذاری صرف کل انباشت به پس اندازهای افراد غلبه نمود. اما این مسئله به ندرت با سازگاری اجتماعی سوسیالیستی سازگار است.

در جهت تعیین تئوریک تعادل اقتصادی در یک جامعه سوسیالیستی ابتدا باید دید چگونه می‌توان از طریق روش آزمون و خطا شبیه آنچه که در رویکرد بازار رقابتی عمل می‌شود، تعادل را تعیین نمود. روش آزمون و خطا مبتنی بر تابع پارامتریک قیمت‌ها است. اگر هیئت برنامه‌ریزی مرکزی با یک مجموعه مفروض از قیمت‌هایی که به طور تصادفی انتخاب شده‌اند، کار را آغاز کند، همه تصمیمات مدیران تولید و منابع مولد تحت مالکیت بخش عمومی و نیز همه تصمیمات افراد به عنوان مصرف‌کنندگان و عرضه‌کنندگان نیروی کار بر مبنای این قیمت‌ها ساخته می‌شود. به عنوان نتیجه این تصمیمات، مقدار تقاضا و عرضه هر کالا تعیین می‌شود. اگر مقدار تقاضا شده برای یک کالا با عرضه آن مساوی نباشد، قیمت آن کالا تغییر خواهد کرد. اگر با فزونی تقاضا نسبت به عرضه روبرو باشیم، قیمت افزایش یافته و اگر عکس آن حالت باشد، کاهش!

به این ترتیب هیئت برنامه‌ریزی مرکزی یک مجموعه جدید قیمت‌ها را تثبیت می‌کند که به عنوان پایه‌ای برای تصمیمات جدید عمل کرده و منجر به مجموعه جدیدی از مقادیر تقاضا و عرضه شده خواهد گشت. از طریق این فرآیند آزمون و خطا، در نهایت قیمت‌های تعادلی تعیین خواهد شد. البته در واقع این فرآیند آزمون و خطا، پیشروی بر مبنای قیمت‌های به‌لحاظ تاریخی مفروض، صورت می‌پذیرد. به طور نسبی تعدیل‌های کوچک آن قیمت‌ها به طرز ثابت ساخته می‌شود و هیچ ضرورتی برای ساختن یک نظام کاملاً جدید قیمت‌ها وجود نخواهد داشت.

این فرآیند آزمون و خطا به طرز عالی توسط پروفیسور فقید فرد تیلور توصیف شده است. او فرض می‌کند که مدیران اقتصاد سوسیالیستی قیمت‌های آتی را به عوامل تولید واگذار می‌کنند (همین طور کل کالاهای دیگر). او ادامه می‌دهد:

«اگر در فرآیندهای تنظیمی مولد، مسئولان به واقع برای هر عامل خاص ارزش‌گذاری را به‌گونه‌ای انجام می‌دادند که بسیار بالا یا بسیار پایین باشد، آن واقعیت به زودی خود را به طریق غیر قابل اشتباهی آشکار می‌سازد. به این ترتیب با این فرض که در حالتی یک عامل خاص... با ارزش‌گذاری بسیار بالاتر همراه بود آن واقعیت بدون تردید مدیران را ناگزیر به استفاده به میزان



غیر لازمی به لحاظ اقتصادی از آن عامل می‌کند و این نیز به نوبه خود مقداری از آن عامل را که در دسترس بود، برای تولید دوره جاری بیشتر از مقداری که مصرف می‌شد، در طی آن دوره هدایت می‌کند. به عبارت دیگر قیمت‌گذاری بسیار بیشتر برای هر عاملی منجر به ذخیره آن عامل برای نشان دادن مزاد در پایان دوره تولیدی می‌شود.»

به طور مشابه ارزش‌گذاری بسیار کمتر منجر به کسری ذخیره آن عامل خواهد شد. مزاد یا کسری هر کدام از هر نوع ارزش‌گذاری نادرست برای آن عامل ناشی می‌شود. از طریق مجموعه‌ای از آزمون‌های جایگزین، قیمت‌های حسابداری درست عوامل پیدا می‌شود.

به این ترتیب قیمت‌های حسابداری در یک اقتصاد سوسیالیستی به وسیله همان آزمون و خطایی که توسط آن قیمت‌ها در یک بازار رقابتی تعیین می‌شوند، معین خواهد شد. به منظور تعیین قیمت‌ها هیئت برنامه‌ریزی مرکزی نیازی به لیست کامل مقادیر همه کالاها متفاوت که فروخته می‌شوند در هر ترکیب ممکن و محتمل قیمت‌های کالاها متفاوت که در دسترس باشد، نخواهد داشت (فون‌هایک، ۱۹۳۵، ص ۲۱۱) و نیازی به اینکه هیئت برنامه‌ریزی مرکزی ناگزیر به حل کردن صدها هزار (آن طور که فون‌هایک انتظار دارد) (۱۹۳۵، ص ۲۱۲) و یا میلیون‌ها (آن گونه که پروفیسور رابینز فکر می‌کند ۱۹۳۴، ص ۱۵۱) معادله باشد، نیست. تنها معادلاتی که ناگزیر باید حل شوند، آنهایی است که به مصرف‌کنندگان و مدیران تولید مربوط می‌شود. اینها دقیقاً همان معادلاتی هستند که در سیستم کنونی اقتصادی حل می‌شوند و افرادی هم که آنها را حل می‌کنند نیز یکسان هستند. مصرف‌کنندگان آن مسائل را از طریق خرج کردن درآمدهایشان به گونه‌ای که از آن حداکثر مطلوبیت را کسب کنند، حل می‌کنند و مدیران تولید نیز از طریق یافتن ترکیب عوامل که هزینه متوسط را حداقل می‌سازد و مقیاس محصولی که هزینه نهایی و قیمت محصول را برابر می‌سازد، آن را حل می‌کنند. آنها این مسائل را با روش آزمون و خطا و از طریق ساختن (تصور) گونه‌های کوچک در حاشیه (Margin) آن طور که مارشال می‌گفت و مراقبت از اینکه آن «گونه»‌ها چه تأثیری بر مطلوبیت کل و یا هزینه تولید دارند، حل می‌کنند و تنها معدودی از آنها آموزش ریاضیات سطح بالا دیده‌اند. پروفیسور فون‌هایک و پروفیسور رابینز خودشان روزانه حداقل صدها معادله را حل می‌کنند.

برای مثال در خرید روزنامه یا در تصمیم‌گیری برای غذا خوردن در یک رستوران و احتمالاً برای آن هدف دترمینان یا ژاکوبین بکار نمی‌برند و هر کارآفرینی که کارگری را استخدام و یا اخراج می‌کند یا کسی که یک عدل پنبه می‌خرد، نیز معادلاتی را حل می‌کند. دقیقاً همان مقدار و همان مقدار نه بیشتر و نه کمتر معادلاتی که در یک سیستم سرمایه‌داری باید حل شود، در یک

سیستم سوسیالیستی هم وجود دارد و دقیقاً افراد یکسانی یعنی مصرف‌کنندگان و مدیران واحدهای تولیدی می‌بایست آنها را حل کنند.

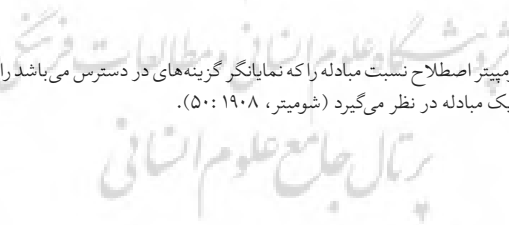
برای ساختن قیمت‌هایی که به عنوان پارامتر در خدمت افراد برای حل معادلاتشان قرار می‌گیرند، هیچ ریاضیات لازم نیست و هیچ دانشی هم درباره توابع عرضه و تقاضا مورد نیاز نیست. قیمت‌های درست به سادگی از طریق بنگاه برحسب مقادیر عرضه شده و تقاضا شده و به وسیله افزایش قیمت یک کالا یا خدمت هرگاه که فزونی تقاضا نسبت به عرضه وجود دارد و کاهش قیمت هنگامی که فزونی عرضه نسبت به تقاضا وجود دارد، دریافت می‌شود تا زمانی که به وسیله آزمون و خطا، قیمتی که در آن عرضه و تقاضا به توازن می‌رسند، دریافت می‌شود.

همان‌طور که دیدیم، فرآیند آزمون و خطا به همان شکل الگوی بازار رقابتی در سیستم سوسیالیستی هم عمل می‌کند اگر نگوییم که در سیستم سوسیالیستی این فرآیند بهتر عمل می‌کند. زیرا هیئت برنامه‌ریزی مرکزی دانش بیشتری درباره آن چه که در کل سیستم اقتصادی جریان دارد، در اختیارش هست، نسبت به آن چه که یک کارآفرین در سیستم رقابتی دارد.

پی‌نوشت:

۱-Wicksteed

۲- به طور مشابه شومپتر اصطلاح نسبت مبادله را که نمایانگر گزینه‌های در دسترس می‌باشد را پیشنهاد می‌کند وی در این بحث حتی تولید را نیز به مثابه یک مبادله در نظر می‌گیرد (شومپتر، ۱۹۰۸: ۵۰).



منابع:

- Baron, E.(1908), "Il ministero della produzione nello stato collettivista", *Giornale degli Economisti e Rivista di Statistica*, vol.37, PP. 267-93, 391-414.
- Cole, G. D., *Economic Planning*, New York.
- Georgescu-Roegen, N. (1935), "Fixed coefficient of production and the marginal productivity theory", *Rev. econ. Stud.*, Vol.3, PP. 40-49.
- Knight, F. H. (1931), 'Professor Fisher's interest theory', *J. Polit. Econ.* Vol. 39, PP. 176-212.
- Lange, O. (1935), 'Formen der Angebotsanpassung und wirtschaftliches Gleichgewicht', *Zeitschrift Für Nationalökonomie*, bd. VI, heft 3.
- Lange, O. (1936), 'The place of interest in the theory of production', *Rev. econ. Stud.*, Vol.3, PP. 159-92.
- Lange, O. (1937), 'Professor Knight's note on interest theory', *Rev. econ. Stud.*, Vol.4, PP. 231-5.
- Lerner, A. P. (1936), 'A note on Socialist economics', *Rev. econ. Stud.*, Vol.4, PP. 72-6.
- Lerner, A. P. (1937), 'Statics and dynamics in Socialist economics,' *Econ. J.*, Vol. 47, PP.263-7.
- Pareto, V. (1897), *Cours d'économie politique*, Vol.2, Rouge, Lausanne.
- Pareto, V. (1810), *Manuel d'économie politique*, Giard, Paris.
- Pigou, A. C. (1929), *The Economics of Welfare*, Macmillan, 3rd edn.
- Robbins, L. C. (1934), *The Great Depression*, Macmillan.
- Schumpeter, J. A. (1908), *Das Wesen und der Hauptinhalt der theoretischen Nationalökonomie*, Duncker & Humblot, Leipzig.
- Taussig, F. W. (1911), *Principles of Economics*, Vol. 2, Macmillan Co.
- Taylor, F. M. (1929), 'The guidance of production in a Socialist state', *Amer. Econ. Rev.*, Vol. 19, PP. 1-8.
- Von Hayek, F. A. (ed.) (1935), *Collectivist Economic Planning*, Routledge & Kegan Paul.
- Von Hayek, F. A. (ed.) (1936), 'Utility analysis and interest', *Econ. J.*, Vol.46, PP. 58-60.
- Von Mises, L. (1933), *Grundprobleme der Nationalökonomie*, Fischer, Jena.
- Walras, L. (1926), *Elements d'économie politique Pure*, éd. Déf., Pichon, Paris.
- Wicksell, K. (1934), 'Professor Cassel's system of economics', in L. Robbins (ed.), *Lectures on Political Economy*, Vol. 1, Routledge & Kegan Paul.
- Wicksteed, p. h. (1933), *The Common Sense of Political Economy*, Routledge & Kegan Paul, 2nd edn.